

از کتاب تربیت استقلالی
تألیف « الفونس اسکروس »

تعلیم تفکر بطفل

مراسله نوزدهم

از راسم به هیلتن ۱۱ سنه ۱۸۵

راجع به اینکه تفکر را میتوان بطفل آموخت - اشتباه مربیان
در اینکه تنها بالفاظ بدون معانی اهمیت میدهند - لزوم عادت دادن
طفل بنظر و ملاحظه تا بر تفکر تمرین بیابد.

ممکن است کسی سؤال کند آیا میتوان فکر کردن را بطفل
آموخت؟ در جواب میگویم: آری چنین معتقدم ولی باید فرق گذاشت
میان افکاری که طفل از دیگران آموخته و افکاری که خود او از
ملاحظه اشیا استنباط مینماید و ما وقتیکه با او گفتگو میکنیم
فقط کاری که میکنیم اینست که افکار خود را بطور کامل یا بطور
ناقص بدو مبرسانیم در صورتیکه میبایستی همت خود را صرف بیدار
کردن ذهن او و استنباط افکار و عقاید وی قرار دهیم چون
اذهان اطفالی که با بزرگان معاشرت میکنند بر از جمله هائی است
که غالباً از آنها جز معانی مبهم و پوشیده چیزی دیگر ملتفت نمیشوند
برکردن افکار ایشان باین جمله ها هیچ وقت قوای ادراک
ایشانرا پرورش نمیدهد بلکه چیزهائی را بیجا بر آنها تحمیل میکند
سابقاً خیلی میشد با اطفالی مصادف میشدم که بهوش و عقل سرشار

میان مردم شهرت داشتند سپس میدیدم تمام هوش و عقلی را که برابر ایشان مدعی بودند عبارت از جمله هائی بود که آنها را مسلسل بدون معنی بزبان میآوردند و وقتیکه آنها را میدیدم با کمال خود پسندی خورا برای گرفتن دیپلم مدرسه آماده کرده بودند - دلگرفتگی و انقباضی بی حد بر من مستولی میشد مانند انقباضی که از دیدن اشخاص بر ادعای دروغی بشما دست میدهد و بیش خود میگفتم کسانیکه عهده دار تربیت این اطفال هستند بواسطه یاد دادن سخنهای گوناگون و اسلوبهای مختلف سخن رانی بایشان بخیال اینکه آنها را بعقل و هوشی که هنوز دارای آن نشده معرفی کنند مواهب مختصری را که خدا بایشان عنایت فرموده از آنان سلب میکنند بخدا سوگند اگر اختیار با من بود برای «امیل» بهتر میدانستم که از او ولو يك فکر ساده صادر شود که فقط ناشی از تجربه و اختیار وی بوده باشد و آنرا بر تمام حرفهای بظاهر آراسته و پر گوئیها نیکه اصلا بعقل ارتباط ندارد ترجیح میدهم.

وقتیکه بدنیا نظر کنی میبینی بر از مردمانی است که با عبارات کتاب گفتگو میکنند چون هر کسی که سخن ایشانرا میشنود میداند تمام حرفهای ایشان را در کتابها خوانده بود و این اشتباه فقط ناشی از تربیت آنها است زیرا از ابتدای طفولیت چنین آموختند که عقاید دیگران را بر زبان تکرار کنند

مادر برای طفل يك جامعه بشری با که يك یادگار زنده از آثار پیشینیان است و شکی نیست در اینکه او مکلف است چیزهای زیادی را بطفل بیاموزد ولی در تعلیم آن خرد سال باید از این

بهره‌برد که مبادا حس تسلیم شدن بالفاظ را در وی تزریق کند بجهت اینکه این کار عقل او را باز نکرده بلکه سرچشمه معلومات حقیقی وی را خشک میکند و این يك امری است بدیهی چنانکه میبینی مردم خیلی چیز هارا که بواسطه عادت مقدس شده است و با وجودیکه عقل آنها را رد نموده و نمی پذیرد مع هذا آنها را از واجبات فرض کرده اند و نیز میبینی همیشه حق باطل را بتدریج از بین میبرد و قوت و زور در هر زمان اعتبار و شرافت حق را سلب مینماید در اینصورت کسیکه بوسیله علم باین مقام نرسد که از فزیب سخنهاي باطل احتراز جسته و در تاریکی های لغات بشر با نورعقل سیر نماید فریفته حرفهای ظاهری فریب و اسیر قیود آنها در تمام مدت عمر خواهد بود

پس وظیفه ما نسبت بطفل اینست که حالت محیط وی را طوری باو معرفی کنیم که آن تعریف منحصر بطواهر انبیائی باشد که از دانستن آنها ناگزیر است چون تمام دنیا عبارت از معانی است مقصود من اینست که هر چیز مؤثری میتواند در عقل انسان تأثیری نموده و فکری را تولید کند و کسی که تصور میکند اطفالی که دو سال یا سه سال از سن آنها گذشته دارای فکر نیستند در باره آنها ظلم نموده و قدر آنها را تنزل داده است تصدیق دارم افکار آنها مانند افکار ما در تمام حالات متساوی نیست ولی همین اندازه ما را بتوجه نمودن و غفلت نکردن از افکار ایشان وامیدارد

کمتر طفلی بافت میشود که بآنچه آموزگاران وی اورانیا موخته اند بی نبرد بشرطیکه از راهیکه باید با او داخل شوند پس باید

معالمین برای رفع اشتباهات فکری طفل از تجربه و تمرین یاری جسته و او را بواسطه گفتگو و اشاره بملاحظه و تأمل وادار کنند و چون این کار را بجا آوردند دیگر ربط دادن حوادث بیکدیگر و بر گردانیدن هر علتی بمعلول خود بواسطه مقایسه هائیکه طفل بجامیناورد برای او آسان میگردد مانند اینکه درازی سایه نیزه را بفرود آمدن آفتاب از اوج آن مستند بدانند انگاه قیاس کردن بدن ترتیب برای او يك ملكة راسخ و ثابتی در علوم ابتدائی که بحال وی مفید است خواهد شد چون اسناد کردن حوادث بهمديگر حکم کردن را در باره آنها میاموزد

ترجمه سید احمد نجفی

کرم

از پی جلوۀ عروس کرم هر زمانی منصه عجب است !
 خبر مکررات حاتم و معن نیک بشنو که فسه عجب است !
 زر ذخیره منه بخیره بده که ترا داده حصه عجب است !
 مال تا هست یا بهال سخی است لیک چون نیست غصه عجب است !!!

— خاقانی —